



فصلنامه مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، دوره ششم، شماره ۲۰، پائیز ۹۵

تحلیل گفتمان سیاست‌های قومی پس از انقلاب اسلامی (با تأکید بر دوره ۱۳۶۸-۱۳۷۶)

محمد رضا غلامی شکارسرای^۱

چکیده

مقاله حاضر به تحلیل گفتمان سیاست‌های قومی پس از انقلاب اسلامی با تأکید بر سال‌های ۱۳۶۸-۱۳۷۶ می‌پردازد. برای تحقق این هدف، ویژگی‌های گفتمان حاکم بر سیاسی قومی در دولت سازندگی مشخص شده است. برای این بررسی از نظریه گفتمان لاکلاو و موفه به‌عنوان چهارچوب نظری، و از روش تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف به‌عنوان روش تحقیق بهره گرفته شد. داده‌هایی که در این تحلیل بدان‌ها پرداخته می‌شود شامل مصوبات مجلس شورای اسلامی، مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی، مصوبات هیات وزیران، برنامه‌های پنج‌ساله توسعه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی بوده است. یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که مفصل‌بندی این گفتمان در فاصله زمانی ۱۳۶۸-۱۳۷۶ به شرح ذیل بود: دال مرکزی گفتمان حاکم بر سیاست قومی در این دوره، نوسازی مناطق قومی بوده است. دال‌های شناور در گفتمان سیاست قومی در این دوره نیز در چهارچوب گفتمان نوسازی حاکم بر این دوره زمانی، معنادار می‌شوند. بر این اساس می‌توان از دال‌های شناوری نظیر حاکمیت سیاسی و وحدت ملی یاد کرد.

واژگان کلیدی: سیاست‌های قومی، نظریه گفتمان لاکلاو و موفه، انقلاب اسلامی ایران، نوسازی مناطق قومی، دولت سازندگی، هاشمی رفسنجانی

۱- استادیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه گیلان



همبستگی از جمله واقعیاتی بوده که همواره در تمامی جوامع فارغ از میزان پیچیدگی و پیشرفت آنها مورد توجه بوده است. در جوامع سنتی پیوندهای گوناگونی نظیر قبیله، مذهب و حکومت موجب همبستگی جامعه می‌شد و در عصر جدید، نوسازی و تحولات صنعتی، میان اجزای متجانس و همبسته قدیم ناهماهنگی به وجود آورده است. مقوله همبستگی با پیدایش دولت‌ها پس از پیمان وست فالی در سطح دیگری مورد توجه حاکمیت‌ها و نظام‌های سیاسی قرار گرفت. این بار همبستگی ملی بود که جایگزین مفهوم گسترده‌تر همبستگی اجتماعی گردید و در قالب یکی از شاخصه‌های توسعه سیاسی جوامع مورد توجه قرار گرفت.

در این راستا در اغلب تعاریف مربوطه در ادبیات جامعه‌شناسی سیاسی چنین ذکر شده که برای اینکه همبستگی ملی به وجود آید بایستی که شمار قابل توجهی از شهروندان حس هویت بخشی خود را از یک ملت بگیرند، حسی که جایگزین هویت بخشی از سوی گروه‌های قومی، مذهبی و فرهنگی می‌شود، سبب کسب نوعی آگاهی سیاسی می‌گردد، باعث می‌شود که شهروندان از ارزش‌ها و هنجارهای مشترکی برخوردار شوند به گونه‌ای که نگرش مطلوبی در بین افراد متعلق به گروه‌های مختلف نسبت به ابراز و نمایش رفتارهای انسجام بخش به وجود آید. در ایران نیز مفهوم همبستگی ملی در مفهوم جدید، از دوران پهلوی به بعد مطرح شد. البته به لحاظ فکری پیشینه این مسئله را بایستی در دوران مشروطه جستجو نمود.

یکی از ضرورت‌های اساسی ایجاد همبستگی ملی، خاصه در کشورهایی که دارای قومیت‌های مختلف هستند، داشتن سیاست قومی مطابق با الگوهای فرهنگی و سیاسی حاکم بر آن کشور می‌باشد. این سیاست قومی در هر دوره تحت تأثیر گفتمان حاکم بر دولت دارای ارکان و عناصری است که آن را در طی دوره‌های مختلف متمایز می‌سازد. تحلیل گفتمان رویکرد بسیار کارایی برای شناخت رویکردهای حاکم بر سیاست قومی در دوره‌های مختلف و متمایز ساختن آنها می‌باشد.

طرح مسئله

نظام سیاسی در جوامع متکثری نظیر ایران، که برخوردار از قومیت‌های گوناگون است، برای پایداری و بقا نیاز به ایجاد حس همبستگی ملی در بین اقوام خود دارد. از جمله اصلی‌ترین اقدامات در این راستا تدوین و اجرای سیاست‌های قومی است، که بتوان از طریق آنها تعاملات و روابط مناسبی میان اقوام مختلف از یک طرف و بین اقوام و دولت از طرف دیگر برقرار نمود. در واقع سیاست‌های قومی نحوه مواجهه، برخورد و تعامل دولت‌ها و حکومت‌ها را با گروه‌های قومی و فرهنگی درون قلمرو سیاسی و جغرافیایی (سرزمینی) مشخص می‌سازد (چلبی، ۱۳۷۸). این سیاست‌ها اگر به نحو احسن تدوین و اجرا شوند، سبب بهره‌برداری از توانایی‌ها و ظرفیت‌های فراوانی می‌شود که در قومیت‌های مختلف وجود دارد، و اگر دارای ضعف‌ها و ناسازگاری‌هایی باشد می‌تواند منشاء واگرایی‌های قومی، کاهش همبستگی ملی، و سایر پیامدهای نامناسب دیگر باشد.

نظام سیاسی در ایران، چه در قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و چه بعد از آن همواره به منظور تنظیم و کنترل روابط گروه‌های قومی با حکومت اقدام به تدوین سیاست‌های قومی نموده است. سیاست‌های مزبور علیرغم اشتراک در هدف غایی خود که همان انسجام بخشی و ایجاد حس همبستگی ملی در اقوام گوناگون بوده، در برخی از اجزاء و عناصر و شیوه‌های اجرا دارای تفاوت‌هایی نیز بوده‌اند. عمده تفاوت‌های موجود در سیاست‌های قومی در هر دوره، متأثر از گفتمان حاکم بر دولت به عنوان قوه مجریه نظام سیاسی در آن دوره بوده است.

سیاست‌های قومی در جمهوری اسلامی از سوی نهادهای گوناگونی نظیر دولت جمهوری اسلامی، شورای عالی امنیت ملی، مجلس شورای اسلامی، مجمع تشخیص مصلحت نظام، صدا و سیما



جمهوری اسلامی و شورای عالی انقلاب فرهنگی تدوین و اجرا می‌شوند، که همه آنها در زیر نظر قوه مجریه قرار ندارند. از این رو ممکن است اختلافاتی بین آنها وجود داشته باشد، که در جای خود نیاز به بررسی دارد. اما انتظار می‌رود، قوه مجریه دارای سیاست مشخصی باشد که در قالب برنامه‌های مدون به اجرا گذاشته می‌شود. از آنجاکه سیاست‌های قومی ابعاد مختلفی دارند، که باید باهم سازگاری لازم را داشته باشند، می‌توان از «گفتمان سیاست قومی» یک دولت سخن گفت، که در این مقاله مورد نظر ما می‌باشد.

بدیهی است که سیاست‌های قومی در طی زمان‌های مختلف نمی‌تواند یکسان و ثابت باشد. در عین حال که راهبردهای قومی در راستای ایجاد، تقویت و حفظ همبستگی ملی، و استفاده از ظرفیت‌های اقوام مختلف برای رشد و شکوفایی کشور، می‌تواند در بلندمدت پایدار باشد، اما سیاست‌های قومی می‌تواند و می‌باید در شرایط متغیر داخلی و خارجی تغییر کند، تا بتواند به اهداف راهبردی نائل آید. اما تغییر در سیاست‌های قومی باید با مطالعه و دقت بسیار زیادی صورت گیرد، تا سبب تحریک حساسیت‌های قومی نگشته و عواقب زیانباری بر آن مرتب نباشد. به عبارت دیگر تغییر سیاست‌های قومی و اتخاذ سیاست‌های قومی خاص از طرف دولت‌های مختلف نمی‌تواند سلیقه‌ای و دلخواهانه باشد، بلکه باید بر اساس مطالعات لازم و در نظر گرفتن جوانب مختلف موضوع صورت گیرد.

در عین حال باید به این نکته نیز توجه داشت که سیاست‌های قومی از گفتمان مسلط بر دولت‌ها نیز تأثیر می‌پذیرد. لذا می‌توان تصور کرد که فضای گفتمانی حاکم بر دولت‌های مختلف و منازعات گفتمانی آنها در اتخاذ نوع و ماهیت سیاست‌های قومی آن دوره نیز اثرگذار بوده است. مثلاً گفتمان حاکم دوره ریاست جمهوری آقای رفسنجانی، گفتمان سازندگی پس از جنگ تحمیلی بود، در حالی که گفتمان حاکم بر دوره آقای خاتمی اصلاح‌طلبی بوده است، که احتمال دارد بر سیاست‌های قومی این دو دوره اثرگذار بوده باشد، باید مورد مطالعه قرار گیرد.

در این مقاله بر آنیم تا گفتمان حاکم بر سیاست‌های قومی معطوف به همبستگی ملی در فاصله زمانی ۱۳۶۸-۱۳۷۶ را مورد واکاوی قرار دهیم. از آنجاکه در تدوین سیاست‌های قومی نهادهای مختلفی دخالت دارند، برای این کار لازم دیدیم مصوبات مجلس شورای اسلامی، مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی، مصوبات هیات وزیران، برنامه‌های پنج‌ساله توسعه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، و مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی درباره قومیت‌ها را مورد بررسی قرار دهیم. بدین ترتیب سؤال اصلی مورد بررسی ما این است که مهم‌ترین دال‌های مرکزی و شناور گفتمان حاکم بر سیاست قومی معطوف به همبستگی ملی در فاصله زمانی مذکور کدام است؟

پیشینه تحقیق

هر چند در ایران تحقیقات زیادی راجع به سیاست‌های قومی انجام نشده است، مهم‌ترین تحقیقات موجود در این موضوع را به‌طور خلاصه مرور می‌کنیم، تا آشنایی لازم با سیاست‌های قومی حاصل شود:

۱- حمید احمدی پایان‌نامه‌ای در رشته روابط بین‌الملل در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، با عنوان «دولت مدرن و سیاست‌های قومی در ایران» انجام داده است. بر پایه نتایج این رساله با شکل‌گیری دولت مدرن در اروپا بعد از قرار داد وست فالی در سال ۱۶۴۸ و شکل‌گیری دولت-ملت با وقوع انقلاب فرانسه، ناسیونالیسم به‌عنوان گفتمان مسلط در کشورهای اروپایی شکل گرفت و بیشتر کشورهای اروپایی که چند قومی بودند الگوی دولت-ملت‌سازی را که عبارت از ترویج و به رسمیت شناختن زبان، فرهنگ قوم اکثریت بود، در پیش گرفتند. اما بعدها به دلیل ناکارآمد بودن همچون الگویی به الگوهای متکثرتر و چند فرهنگی روی آوردند که علاوه بر به رسمیت شناختن زبان، فرهنگ و قوم اکثریت، زبان، فرهنگ و ... دیگر گروه‌های قومی را به رسمیت شناخت و در حفظ و ترویج آنها کوشید



تا جایی که امروزه بیشتر کشورهای غربی الگوی چند فرهنگی گرایی را در ساختار سیاسی- فرهنگی و سیاست‌گذاری اعمال می‌کنند. در ایران بعد از شکل‌گیری دولت مدرن، الگوی دولت- ملت‌سازی به‌مانند کشورهای غربی سرلوحه قرار گرفت که فقط زبان و فرهنگ قوم فارس را به رسمیت شناخت و با ساختن یک ساختار متمرکز سیاسی به نفی و سرکوب و زبان، فرهنگ دیگر قومیت‌ها در ایران پرداخت. می‌توان گفت که الگوی سیاست قومی در ایران مدرن همانندسازی ساختاری و فرهنگی بوده، که گاه این همانندسازی با خشونت همراه بوده است. همچنین در دوره جمهوری اسلامی مذهب به‌عنوان یک مؤلفه اساسی وارد سیاست‌های قومی شد و در منزوی شدن و طرد قومیت‌ها تأثیر زیادی داشت (احمدی، ۱۳۸۸).

تحقیق فوق‌الذکر نیز شاید در زمره اندک پژوهش‌هایی است که در آن به موضوع دولت مدرن و سیاست‌های قومی در ایران توجه شده است. نتایج این تحقیق که مربوط به گونه‌شناسی سیاست‌های قومی در ایران است و نیز منابعی که با استناد به آنها سیاست‌های قومی در ایران مشخص شده‌اند، نیز می‌تواند در تحلیل گفتمان سیاست‌های قومی مورد استفاده قرار گیرند.

۲- مهدی مالمیر در مقاله‌ای تحت عنوان «مطالعه الگوهای سیاست قومی، با تأکید بر رابطه دولت، ملت و قومیت، سیاست قومی را محصول یک رابطه سه‌گانه بین دولت، ملت و قومیت در نظر می‌گیرد. بر پایه این تحقیق، می‌توان چند نکته مهم را به‌عنوان وجه اشتراک سیاست‌های قومی اجرا شده در دو مقطع پیش از انقلاب و پس از انقلاب استنتاج نمود. نخست اینکه بیشتر سیاست‌های قومی ایران تحت تأثیر نوع حکومت و دولت‌های حاکم نگاهی یک‌سویه به موضوع قومیت داشته‌اند. بدین معنی که بیش از آنکه به خود قومیت و تنوعات قومی و فرهنگی و همچنین مطالبات اقوام توجه شود، اهداف حکومتی مدنظر قرار گرفته که در بیشتر سیاست‌های قومی تحت عناوین انسجام ملی، همبستگی ملی و وحدت ملی نمایان بوده است. همچنین نقطه اشتراک دیگر سیاست‌های قومی ایران این است که کفه حق و تکلیف در آنها به نفع سمت تکالیف است. یعنی اینکه به‌جای برقراری تعادل بین حق و تکلیف، بیشتر از طرف اقوام خواسته‌شده تا فعالیت‌ها و وظایفی را به نفع منافع حکومتی و دولتی انجام دهند. نهایتاً اینکه سیاست‌های قهری و جبری البته با درجات متفاوت برای برقراری انسجام و یکپارچگی ملی مدنظر قرار گرفته است. واضح است در چنین وضعیتی اگر قهر و اجبار حکومتی ضعیف شود، شاهد تنش‌های قومی و اضمحلال انسجام ملی و وفاق اجتماعی خواهیم بود (مالمیر، ۱۳۹۰).

۳- روند تدوین سیاست قومی در جمهوری اسلامی ایران عنوان مقاله‌ای است که توسط جعفر حق پناه در شماره نوزدهم ۱۳۸۲ فصلنامه مطالعات راهبردی به چاپ رسیده است. وی معتقد است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار نظام جمهوری اسلامی، علیرغم تبیین سیاست‌ها و اصول کلی در چهارچوب قانون اساسی و برخی قوانین عادی، سیاست مدون و مشخصی در برخورد با مسائل اقوام ایرانی وجود نداشته است.

در نخستین دوره یعنی در فاصله سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰، به دلیل شرایط خاص پس از انقلاب، ضعف دولت مرکزی و دوگانگی قدرت، انتظار اعمال سیاست قومی مدون و مقتدرانه، واقع بینانه به نظر نمی‌رسد. در دوره دوم یعنی در فاصله سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۸، سیاست قومی تحت‌الشعاع مسئله جنگ و تداوم تهدیدات داخلی و خارجی قرار دارد. طی دوره سوم یعنی در فاصله سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶، با پایان جنگ و آغاز دوران بازسازی، تغییراتی در سیاست‌های قومی پدید آمد. افزایش میزان باسوادی، رشد نهایی دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی و فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها، گسترش حضور زنان و دختران و جوانان در عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی تقویت وسایل ارتباطی و رسانه‌ها به‌ویژه صدا و سیما و افزایش میزان شهرنشینی در این زمینه قابل اشاره‌اند. به اعتقاد نویسنده دوره چهارم پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ آغاز می‌شود. در این دوره پیامد اقدامات و سیاست‌های دوران قبلی آشکار گردید و به تغییرات مهمی



در این زمینه منجر شد. در این مقطع نسبت به مسائل قومی در سطوح ملی و در میان اقوام ایرانی آگاهی و حساسیت بیشتری به چشم می‌خورد (حق پناه، ۱۳۸۲).

۴- فرامرز تقی‌لو در مقاله‌ای تحت عنوان «تنوع قومی، سیاست چند فرهنگی و الگوی شهروندی: بررسی موردی ایران معاصر» به طرح این نظر می‌پردازد که ملت‌سازهای مدرن در دو قرن گذشته، با دو چالش فرهنگی عمده در جوامع جهان سومی و در حال توسعه مواجه بوده‌اند: چالش مذهب‌گرایی در برابر سکولار سازی اجتماع و سیاست و چالش هویت طلبی قومی و فرهنگی در مقابل پروژه همسان‌سازی فرهنگی و زبانی. جامعه ایرانی نیز همانند اکثر جوامع غیر غربی که شاهد تجربه مدرنیزاسیون برون‌زا و کارگزارانه از جانب دولت و به تقلید از الگوی غربی بوده‌اند، در تاریخ معاصر خود با چالش‌ها و بحران‌هایی از مجرای دو مسئله مذکور دست به گریبان بوده است. چنین پدیده‌ای، اتخاذ سیاستی نوین را برای مدیریت راهبردی تنوع فرهنگی - قومی ضروری می‌سازد: سیاستی که بر پایه آن، یکپارچگی و همبستگی ملی به شیوه‌ای درون‌جوش، ساختاری و پایدار تأمین گردد. چنین رویکردی به‌جای طرد تنوع قومی - فرهنگی، بر پایه تحقق حقوق شهروندی و تعریف هویت ملی بر مبنای وحدت در عین کثرت استوار است (تقی‌لو، ۱۳۸۶).

۵- ابراهیم حاجیانی در مقاله‌ای با عنوان «الگوی سیاست قومی در ایران» به بسط این نظر می‌پردازد که مناسب‌ترین الگوی سیاست قومی، سیاستی است که معطوف به تقویت همبستگی و انسجام ملی شود و موجب تحقق نوعی هویت و وحدت ملی گردد. نائل آمدن به چنین وضعیت مطلوبی باید هدف اصلی سیاست قومی و نیز اهداف کلان سیاست‌گذاری فرهنگی در نظر گرفته شود و این مهم در گرو اتخاذ سیاست قومی «وحدت در کثرت قومی» می‌باشد. در واقع به باور وی، اصل کلی حاکم بر سیاست قومی در ایران باید مبتنی بر تقویت اشتراکات و تلاش برای نزدیک ساختن اقوام به همدیگر باشد و لزومی بر گسترش و تعمیق گرایش‌های خاص گرایانه قومی نیست، زیرا بر اساس شرایط و مقتضیات موجود این گرایش‌ها خودبه‌خود قوت و فرونی می‌یابند. وی همچنین معتقد است که محورها و اصول مورد اتفاق اقوام باید از حداقل تعداد برخوردار باشد، زیرا هر چه که تعداد اصول و محورهای مورد توافق کاهش یابد امکان و احتمال هماهنگی و همدلی ملی بیشتر خواهد شد (حاجیانی، ۱۳۸۰).

۶- جعفر حق پناه در مقاله‌ای با عنوان «سیاست‌گذاری قومی در جمهوری اسلامی ایران؛ چگونگی، فرایند و عوامل مؤثر بر تدوین» بر این باور است که سیاست‌گذاری در عرصه‌های اجتماعی جلوه‌گر عقلانیت و تلاش برای هدایت جامعه و سامان دهی مناسبات اجتماعی با مرجعیت کلان قدرت مستقر است. از نظر وی یکی از مهم‌ترین عرصه‌های سیاست‌گذاری را می‌بایست مدیریت تنوع اجتماعی از جمله تنوع قومی دانست. مقاله وی با مفروض گرفتن پیوستگی‌های هویت اقوام ایرانی به پرسش از چگونگی فرایند سیاست‌گذاری قومی در ایران می‌پردازد. در این مقاله، پس از چارچوب بندی مفهومی سیاست‌گذاری قومی در ایران، فرایند تدوین سیاست قومی و عوامل مؤثر بر آن طی چهار دوره مشخص که سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۸۴ را در بر می‌گیرند مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد به‌رغم دستاوردهای قابل توجه، سیاست‌گذاری در این عرصه عموماً تابع ادراک امنیتی از محیط داخلی و خارجی و فقدان نگرش راهبردی به سیاست‌گذاری در باب اقوام ایرانی در دو دهه نخست و ناهماهنگی در اجرای راهبردها و سیاست‌های کلان نظام در دهه بعدی بوده است (حق پناه، ۱۳۹۴).

۷- محمدرضا حافظ نیا و همکاران در پژوهشی با عنوان «سیاست دولت و مناسبات قومی» به تأثیر سیاست‌های دولت بر رابطه بین بلوچ‌ها و سیستانی‌ها پرداخته‌اند. اساس این پژوهش بر این سؤال استوار است که بین سیاست‌های دولت و روابط بین اقوام چه رابطه‌ای وجود دارد. برای پاسخ به این پرسش، تأثیر سیاست‌های دولت بر رفتار متقابل اقوام بررسی شده است. این پژوهش از نوع اسنادی - میدانی است و با استفاده از روش‌های مختلف مثل پرسش‌نامه، مصاحبه، بررسی میدانی، نظرسنجی از استادان و کارشناسان به واکاوی مسئله پرداخته است. نمونه آماری این پژوهش به‌صورت انتخابی و از بین شصت



نفر از استادان، کارشناسان ملی و منطقه‌ای و همچنین نخبگان قومی بوده است. نتایج پژوهش با نرم‌افزار Spss تجزیه و تحلیل شده است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهند که سیاست‌های دولت از یک‌سو باعث ایجاد رابطه بدبینانه بین سیستم‌های بلوچ‌ها شده و از سوی دیگر به واگرایی بین قوم بلوچ و دولت مرکزی کمک کرده است. بر پایه این تحقیق مشخص شد که استان سیستان و بلوچستان در بین استان‌های ایران از لحاظ شاخص‌های توسعه در پایین‌ترین سطح قرار دارد و این می‌تواند از مهم‌ترین عوامل تشدید واگرایی اقوام نسبت به دولت مرکزی در استان باشد (حافظ نیا و همکاران، ۱۳۹۲).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود در هیچ‌کدام از تحقیقات فوق، سیاست‌های قومی از منظر تحلیل گفتمان مورد بررسی قرار نگرفته است. این مقاله در تلاش است تا بتواند شکاف فوق را در حوزه تحقیقات مربوط به سیاست‌های قومی پر نماید.

چارچوب نظری

بنیان نظری و مفهومی این مقاله نظریه گفتمان لاکلاو موفه است. لاکلاو و موفه از جمله متفکرانی هستند که تأثیر انکارناشدنی در ارتباط با نظریه گفتمان داشته‌اند. نظریه گفتمان ارنستو لاکلاو و شانتال موفه، در کتاب *هژمونی و راهبرد سوسیالیسی: به سوی سیاست رادیکال دموکراسی* شکل گرفت و در واقع بسط نظریه گفتمان فوکو در حوزه فلسفه سیاسی-اجتماعی است.

از نظر لاکلاو و موفه، هر عمل و پدیده‌ای برای معنادار شدن باید گفتمانی باشد. فعالیت‌ها و پدیده‌ها وقتی قابل فهم می‌شوند که در قالب گفتمانی خاص قرار گیرند. لاکلاو موفه در ادامه بحث پیرامون گفتمان به طرح مباحثی نظیر مفصل‌بندی، دال برتر، دال‌های شناور و ... می‌پردازند.

دال «شناور» در نزد لاکلاو و موفه دالی است که در حقیقت مدلول آن شناور است و گروه‌های مختلف سیاسی برای انتساب مدلول به آن با هم رقابت می‌کنند. از این رو از منظر لاکلاو و موفه عرصه سیاسی، عرصه کشمکش و نزاع میان دال‌های شناور است.

در دستگاه نظری لاکلاو و موفه رابطه طرد و جایگزینی دوجانبه میان مجموعه‌ای از مدلول‌ها را می‌توان به کمک نظر لاکان در مورد شناوری مدلول‌ها در زیر دال‌ها توضیح داد. شناوری دائمی مدلول‌ها را می‌توان با نیرویی هژمونیک که قادر است معنای دال‌های شناور را تثبیت بکند از بین برد. از نظر تجربی امکان تثبیت نهایی معنای یک دال زیر سؤال می‌رود چون نیروی هژمونیک نمی‌تواند هژمونی خود را تمام و کمال اعمال کند (Torfinn, ۱۹۹۹:۶۱).

در دستگاه نظری لاکلاو و موفه به دال‌های شناور که هنوز در درون یک گفتمان جای نگرفته‌اند و معنای آنها تثبیت نشده است عنصر گفته می‌شود که گفتمان‌های گوناگون کوشش می‌کنند تا بر اساس منافع خود به آن معنا ببخشند. از بین این دال‌ها دالی که بتواند انسدادی در معنای خود ایجاد کند، دال برتر نامیده می‌شود که تمامی دال‌ها پیرامون آن وحدت می‌یابند و به عبارتی بهتر مفصل‌بندی می‌شوند و کلیت معنادار گفتمان را می‌سازند (Laclau & Mouffe, ۱۹۹۳: ۱۳۶). مفهوم دال‌های شناور و مفصل‌بندی‌های گفتمانی در ارتباط موضوع حاضر به این واقعیت اشاره دارد که دال‌های معین در بستر صورت‌بندی‌های گفتمانی متفاوت معانی مختلفی دارند. از همین رو می‌توان گفت که اقدامات دولت‌های مختلف در چارچوب گفتمان حاکم بر سیاست قومی‌شان مدلول‌های مختلفی پیدا می‌کنند.

سؤال تحقیق

۱- دال‌های مرکزی و شناور گفتمان حاکم بر سیاست‌های قومی معطوف به همبستگی ملی در فاصله زمانی ۱۳۶۸-۱۳۷۶ کدامند؟

روش تحقیق

در این مقاله از روش تحلیل گفتمان فرکلاف به عنوان روش تحقیق استفاده شده است. در این مقاله از ابزارهایی مدد می‌جویم که روش تحلیل گفتمان فرکلاف آن را در اختیار ما قرار می‌دهد. آنچه که موجب می‌شود تا از تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف به عنوان ابزار تحلیل در بخش روش‌شناسی بهره گرفته شود، آن است که تحلیل انتقادی فرکلاف صرفاً در سطح توصیف (مکانیسم‌ها و سازوکارها) باقی نمی‌ماند و به سطح تبیین (چرایی) نیز می‌رسد. در واقع بررسی چرایی و چگونگی تحولات گفتمان‌های حاکم بر سیاست‌های قومی در ایران به عنوان یکی از مهم‌ترین اهداف تحقیق حاضر با تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف انطباق بیشتری دارد.

جامعه آماری

در این مقاله به تناسب موضوع تحقیق، جامعه آماری شامل اسناد مرتبط با سیاست‌های قومی خواهد بود. بر این اساس عمده سیاست‌های قومی که در این رساله بدان‌ها پرداخته می‌شود شامل مصوبات مجلس شورای اسلامی، مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی، مصوبات هیات وزیران، برنامه‌های پنج‌ساله توسعه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی در فاصله زمانی ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶ بوده است.

شیوه نمونه‌گیری

در این مقاله شیوه نمونه‌گیری از نوع هدفمند و نظری می‌باشد. در این شیوه از نمونه‌گیری، نمونه‌هایی انتخاب می‌شوند که گونه‌نمایی بوده و بتوانند آن‌گونه یا سنخ را به بهترین نحو نمایندگی کنند. در این شیوه نمونه‌گیری تا آنجا ادامه پیدا می‌کند که اشباع حاصل شود و بررسی نمونه جدید، اطلاعاتی بر اطلاعات قبلی اضافه نکند. بر اساس این شیوه نمونه‌گیری، ۱۵ سند از برنامه‌های توسعه و مصوبات مجلس شورای اسلامی، مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی، مصوبات هیات وزیران که به نوعی در ارتباط با اقلیت‌های قومی در کشور بوده‌اند مورد استفاده قرار گرفته است.

تعریف مفهومی سیاست‌های قومی

سیاست‌های قومی عبارتند از نوع استراتژی‌هایی که از طریق آن می‌توان تعاملات و روابط میان اقوام و دولت و مجموعه حاکمیت از یک سو و روابط میان اقوام با یکدیگر و با بدنه جامعه ملی از سوی دیگر را تنظیم و تحت قاعده و نظم درآورد و متناسب و همسو با سایر سیاست‌های کلان موجود تغییر داد. در واقع سیاست‌های قومی نحوه مواجهه، برخورد و تعامل دولت‌ها و حکومت‌ها با گروه‌های قومی و فرهنگی درون قلمرو سیاسی و جغرافیایی (سرزمینی) را مشخص می‌سازد (چلبی، ۱۳۷۸).

سیاست‌های قومی دارای عناصری به شرح زیر هستند:

- ۱- هدف‌گذاری: مرحله‌ای (مقصودی) است که نتیجه سیاست‌ها، برنامه‌ها و راهبردها به آن منتهی می‌شود.
- ۲- سیاست‌ها: شامل مجموعه رویکردها، رفتارها و اقدامات است.
- ۳- برنامه‌ها: راهبردها، راهکارها و مجموعه اقداماتی که ماهیت و محتوی سیاست‌ها را از حوزه انتزاعی عینیت بخشیده و از قوه به فعل تبدیل می‌کند.
- ۴- ابزار و وسایل: مجموعه امکانات مادی و معنوی و ظرفیت‌های بالقوه و بالفعلی است که برای تحقق سیاست‌ها و برنامه‌ها بکار گرفته می‌شوند.
- ۵- روش‌ها: شیوه‌ها و مکانیسم‌هایی هستند که متناسب با نوع سیاست‌ها و برنامه‌ها، نوع ابزار و وسایل موردنیاز برای اجرای آنان را تعیین می‌کنند. بدیهی است که نوع روش‌ها و ابزارها و ملاحظات اجرایی





در سیاست‌های قومی تابعی از اهداف تعریف شده است. بنابراین ملاحظات سیاست‌های قومی را می‌توان مجموعه‌ای از اهداف، راهبردها، رویکردها، برنامه‌ها و اقدامات، روش‌ها، ابزارها و وسایلی تعریف کرد که از سوی حکومت‌ها برای مدیریت مؤثر و کارآمد و اداره جامعه در حوزه‌های کلان سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی طراحی و پیگیری و اجرا می‌شوند (صالحی امیری، ۱۳۸۸: ۳۱۵).

تعریف عملیاتی سیاست‌های قومی

دو دسته مراکز مهم در خصوص تدوین سیاست‌های قومی در ایران وجود دارند: اول مراکز و نهادهایی که شان فزاینده و سیاست‌گذاری کلان دارند مانند: مجلس شورای اسلامی، شورای عالی امنیت ملی، شورای امنیت کشور و مجمع تشخیص مصلحت نظام؛ دوم: مراکز و نهادهایی که جنبه بخشی و موضوعی دارند و در موضوعات خاص اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی نقش دارند مانند وزارت کشور، وزارت اطلاعات، استانداری‌ها، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، وزارت آموزش و پرورش، وزارت علوم و تحقیقات و فناوری، ریاست جمهوری و سازمان و مدیریت و برنامه‌ریزی. همچنین علاوه بر نهادهای مذکور دو نهاد شورای عالی انقلاب فرهنگی و شورای فرهنگ عمومی کشور نیز نقش تعیین‌کننده‌ای در حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی کشور دارند (حق پناه، ۱۳۸۲). با توجه به در دسترس نبودن تمامی سیاست‌های قومی مزبور و ملاحظات امنیتی مربوط به آنها، سعی می‌شود به مدد هر آنچه که امکان دسترسی به آنها وجود داشته، تحلیلی در مورد تحولی گفتمان‌های سیاست‌های قومی بعد از انقلاب اسلامی صورت گیرد.

تعریف مفهومی گفتمان

از گفتمان تعاریف گوناگونی ارائه شده است اما در این بخش سعی می‌کنیم تعریفی همسو با رویکرد مورد استفاده در این رساله را ارائه نماییم. گفتمان مجموعه گزاره‌هایی است که با یکدیگر دارای وحدت کارکردی و معرفت‌شناختی‌اند و نظم خاصی را بر هستی اعمال می‌کنند و یا اینکه نظم خاصی را در هستی پیش‌فرض می‌گیرند. در این مقاله از طریق تحلیل گزاره‌های سیاست قومی در هر دوره می‌توان گفتمان حاکم بر سیاست قومی در یک دوره را مشخص ساخت. مجموعه گزاره‌های مرتبط با سیاست قومی می‌توانند نوشتاری (نظیر مصوبه، لایحه، طرح، بخشنامه و...) کنشی (اقدامات صورت گرفته در مورد اقوام در حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی) و بعضاً بیانی (نظیر سخنرانی و...) باشند که در این مقاله سیاست قومی نوشتاری مورد توجه قرار گرفته است.

مفصل‌بندی

هر عملی که میان عناصر پراکنده، در درون یک گفتمان، رابطه برقرار کند به گونه‌ای که هویت و معنای عناصر یادشده، اصلاح و تعدیل شود، مفصل‌بندی نامیده می‌شود (Laclau & Mouffe, ۱۹۹۳: ۱۰۵).

دال مرکزی

نشانه‌ای که سایر نشانه‌ها در اطراف آن نظم می‌گیرند که البته تثبیت معنای نشانه‌ها حول دال مرکزی به صورت موقت صورت می‌گیرد (Laclau & Mouffe, ۱۹۹۳: ۱۱۲).

تعریف عملیاتی دال مرکزی

دو معیار برای تشخیص دال مرکزی در این تحقیق مورد توجه قرار گرفته است: نخستین معیار تکرار است؛ یعنی دالی که بیشتر مورد تأکید قرار گرفته است. دومین معیار برای تشخیص دال مرکزی، گفتمانی بودن آن است؛ بدین معنا که میان دال مرکزی و دال‌های شناور می‌بایست انسجام و هماهنگی وجود داشته باشد.

دال شناور

دال «شناور» در نزد لاکلاو و موفه دالی است که در حقیقت مدلول آن شناور است و گروه‌های مختلف سیاسی برای انتساب مدلول به آن با هم رقابت می‌کنند. از اینرو از منظر لاکلاو و موفه عرصه سیاسی، عرصه کشمکش و نزاع میان دال‌های شناور است. مفهوم دال‌های شناور به این واقعیت اشاره دارد که دال‌های معین در بسترهای مختلف معانی مختلفی دارند.

تجزیه و تحلیل داده‌ها

سیاست‌های قومی در دوره دولت سازندگی

ترسیم فضای گفتمانی سیاست قومی در دوره سازندگی

تا پیش از سال ۱۳۶۰ و بعد از آن شاهد شکل‌گیری رقابت بین دو گفتمان هستیم: گروه‌های اصول‌گرای اسلامی و احزاب لیبرال طبقه متوسط. با سقوط دولت موقت رقابت فوق به نفع احزاب و گروه‌های اصول‌گرا پایان پذیرفت. بعد از سال ۱۳۶۰ تا سال ۱۳۶۸ شاهد شکل‌گیری رقابت بین دو گروه از نیروهای سیاسی هستیم که در ذیل احزاب و گروه‌های اصول‌گرا قرار می‌گیرند: یعنی راست و چپ سنتی. راست سنتی به‌طور کلی هوادار مالکیت خصوصی، عدم دخالت گسترده دولت در اقتصاد و عدم کنترل تجارت داخلی و خارجی بود... ولی چپ سنتی که به خط امام شهرت داشت از نوعی اقتصاد اسلامی، اصلاحات ارضی، قسط و عدالت، مداخله دولت در اقتصاد، وضع قانون کار، ملی کردن تجارت خارجی، منع ثروت‌اندوزی و غیره حمایت می‌کرد.

از سال ۱۳۶۸ به بعد با تسلط گرایش اول، اتخاذ سیاست‌های سرمایه‌دارانه، خصوصی‌سازی و تعدیل اقتصادی مسیر انقلاب را به راست سوق داد و گرایش روحانی‌بازاری بر گرایش خرده‌بورژوازی رادیکال غلبه یافت (بشیریه، ۱۳۸۱: ۸۲-۸۴). به عبارتی در این دوره زمانی شاهد دور دوم غیریت‌سازی‌ها بین اسلام‌گرایان اصول‌گرای راست و اسلام‌گرایان رادیکال چپ هستیم.

اساساً در نتیجه سیاست‌های قومی رژیم پهلوی و ماهیت برنامه‌های توسعه در قبل از انقلاب اسلامی، مناطق سکونت اقوام ایرانی که بیشتر مرزی و حاشیه‌ای بوده، تبدیل به توسعه‌نیافته‌ترین نقاط کشور شده بودند. لذا پس از انقلاب باور و اراده دولتمردان گفتمان سازندگی، محرومیت‌زدایی از این مناطق بود. از سال ۱۳۶۸ و آغاز دوران موسوم به سازندگی محرومیت‌زدایی از این مناطق در عرصه‌های مختلف دنبال شد.

در واقع بر مبنای نظریه لاکلاو و موفه که معناداری یک عمل و پدیده را مشروط بر قرار گرفتن در چهارچوب یک گفتمان می‌داند، سیاست‌گذاری قومی در این دوره نیز برای معنادار شدن می‌بایست که گفتمانی باشد. در واقع سیاست‌گذاری قومی در این دوره از گفتمان کلی حاکم بر دولت استخراج گردید. در این میان برجسته‌ترین وجه سیاست‌گذاری دولت در ارتباط با اقوام در برنامه‌های اول و دوم توسعه اقتصادی اجتماعی و فرهنگی تجلی می‌یابد. در ادامه تلاش می‌شود تا مفصل‌بندی گفتمان حاکم بر سیاست قومی در دوران سازندگی و دال‌های مرکزی و شناور آن مورد بررسی قرار گیرد.

گفتمان حاکم بر سیاست قومی در دوره آقای هاشمی رفسنجانی

نوسازی مناطق قومی به مثابه دال مرکزی

در گفتمان حاکم بر سیاست قومی در دولت آقای هاشمی رفسنجانی، نوسازی مناطق قومی و محروم، دال مرکزی است که یک نوع انسداد و ثبات معنایی را ایجاد می‌کند به‌گونه‌ای که دال‌های شناور دیگر





در یک مفصل‌بندی گفتمانی پیرامون آن وحدت می‌یابند و از یک ارتباط منطقی با یکدیگر بر خوردار می‌شوند. در واقع این دال دارای یک معنای ثابتی است که نمی‌توان معنا و مدلول‌های آن را شناور و متغیر دانست. این دال را می‌توان در برنامه‌های اول و دوم توسعه اقتصادی پی گرفت.

خط‌مشی‌های اصلی برنامه اول، پیرامون چند محور اساسی شکل گرفته بود که آنها را می‌توان به ترتیب زیر برشمرد: توجه به بازسازی و راه‌اندازی چرخه‌های تولید، توسعه امکانات فیزیکی و زیر بنایی، توسعه خدمات اجتماعی دولت، رفع عدم تعادل‌های عمده در توزیع امکانات بین مناطق و قشرهای گوناگون جامعه، حصول به قیمت‌های تعادلی در بازار (مستندات برنامه دوم توسعه، ۱۳۷۲: ۷۱). در قسمت تبیین هدف‌های کلی برنامه توسعه پنج‌ساله اول، مسائل قومی و اقوام ایرانی تنها در بند آخر آن در قالب عناوینی نظیر «سازماندهی فضایی و توزیع جغرافیایی جمعیت و فعالیت‌ها، متناسب با مزیت‌های نسبی هر منطقه به‌استثنای مواردی که ملاحظات سیاسی و نظامی ایجاب می‌نماید» (قانون برنامه اول توسعه، ۱۳۶۸) مورد اشاره قرار گرفته است.

در برنامه دوم توسعه نیز که از سال ۱۳۷۴ آغاز شد، محور توجه دولت ثبات اقتصادی بود. در واقع از سال ۱۳۷۴ و آغاز برنامه دوم توسعه، محرومیت‌زدایی از مناطق محروم و مرزی در کانون توجه قرار گرفت. تبصره ۱۱، ماده واحده بند الف از تبصره ۱۱، مواد ۱ تا ۴ تبصره فوق، بند ۱، ۶، ۱۱، ۱۲، ۱۴، و ۱۷ از بخش خط و مشی‌های اساسی قانون دوم توسعه از مهم‌ترین بخش‌های برنامه دوم توسعه در ارتباط با اقوام می‌باشند. در این بخش‌ها به مواردی نظیر تلاش در جهت تحقق عدالت اجتماعی، تقسیم بهینه منابع و امکانات عمومی و تلاش در رساندن استان‌ها و مناطقی که در ابتدای برنامه در امور اجتماعی و اقتصادی پایین‌تر از میانگین هستند به حدنصاب متوسط کشور، عنایت به مناطق محروم و روستاها با اولویت اشتغال، بهداشت و آموزش، تولید و عمران، محرومیت‌زدایی، رفع عدم تعادل‌های منطقه‌ای در برنامه‌های آمایش سرزمین، ایجاد زمینه‌های لازم و کافی برای رشد و تربیت نیروی انسانی مناطق محروم و روستایی، توزیع بودجه عمرانی با توجه به استعداد طبیعی استان‌ها و ضریب محرومیت به‌طور عادلانه، ایجاد فرصت‌های اشتغال به‌ویژه در مناطق محروم، ارتقاء سطح زندگی و بهبود شرایط اقتصادی در مناطق محروم قابل توسعه برمی‌خوریم. در واقع فقرزدایی و توسعه و نوسازی مناطق قومی آن مفهوم برتری است که برای دال‌های شناور دیگر معنای لازم را تزریق نموده و بر پا نگه می‌دارد.

حاکمیت سیاسی به‌مثابه دال شناور

یکی از دال‌های شناوری که در چارچوب گفتمان حاکم بر سیاست قومی این دوره معنا می‌یابد دال حاکمیت مرکزی سیاسی می‌باشد. اندیشه حاکمیت سیاسی در واقع دالی است که درون مفصل‌بندی گفتمانی گفتمان سازندگی و گفتمان اصلاحات دیده می‌شود، اما نوع مدلولی که متأثر از دال مرکزی در درون هر مفصل‌بندی، به آن نسبت داده می‌شود متمایز و متفاوت می‌باشد. به عبارتی مراد و منظور و به تعبیر لاکلاو موفه مدلولی که به این دال نسبت داده می‌شود ثابت و مشخص و ذاتی نیست بلکه متأثر از مقتضیات سیاسی و اجتماعی هر گفتمان می‌باشد.

بر این اساس مدلولی که به این دال شناور در چهارچوب گفتمان سازندگی نسبت داده می‌شود، تمرکزگرایی سیاسی است؛ این در حالی است که در درون گفتمان اصلاحات مفهوم حداقلی از حاکمیت سیاسی مدنظر قرار می‌گیرد.

در واقع روند حوادث در دوره سازندگی نشان از این داشت که سیاست مرکز محوری به‌عنوان مدلول حداکثری حاکمیت سیاسی ریشه‌های محکمی در میان دست‌اندرکاران سیاسی و اقتصادی کشور دارد. در سال ۱۳۶۸ پس از اتمام جنگ اولین مسئله مهمی که توجه همگان را به خود جلب نمود بحث بازنگری در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بود. بازنگری چالش جدیدی بود که اقوام و اقلیت‌ها را



دوباره به واکنش واداشت. این بازنگری حکایت از بازگشت به مسیر تمرکزگرایی به لحاظ حقوقی بود. در مجلس برای بازنگری قانون اساسی، چهار کمیسیون تشکیل شد. بر اساس «ماده ۴- به منظور بررسی و بحث در مورد مسائلی که محدوده آن را حضرت امام مدظله‌العالی در نامه مورخ ۶۸/۲/۴ خود تعیین فرموده‌اند ۴ کمیسیون به شرح زیر تشکیل می‌شود:

- کمیسیون اول: کمیسیون بررسی مسائل رهبری و مجمع تشخیص مصلحت.
- کمیسیون دوم: کمیسیون بررسی مسائل مربوط به تمرکز مدیریت قوه مجریه
- کمیسیون سوم: کمیسیون بررسی مسائل مربوط به تمرکز در قوه قضائیه.
- کمیسیون چهارم: کمیسیون بررسی مسائل مربوط به تمرکز در مدیریت صدا و سیما (صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی ج. ۱۱ جلد اول، ۱۳۶۹: ۴۹).

در آن مجلس به صراحت ذکر شد که تمرکز زدایی در قانون اساسی مصوب سال ۱۳۵۸ نوعی واکنش به تمرکز افراطی پیش از انقلاب بوده و این عکس‌العمل موجب مشکلات فراوانی در سطح مدیریت کشور شده است و بنابراین تنها راه چاره «تمرکز» است. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای بر لزوم اقتدار بیشتر در قوه مجریه تأکید می‌ورزیدند و اذعان می‌نمودند که قدرتی که در اختیار قوه مجریه قرار دارد، قدرتی محدود است که باید افزایش یابد. ایشان در دوران ریاست جمهوری خود در جلسه ششم مجلس در نطقی در خصوص تمرکز در قوه مجریه این چنین بیان نمودند:

«عملاً آن طور که انسان می‌فهمد طبق تجربه، برای مسئولیت اداره کشور یعنی مدیریتی در این سطح، با توجه به انواع پیچیدگی‌های سیاسی و عملی که برای یک چنین مسئولیتی وجود دارد یک اقتدار حقیقی لازم است.

نمی‌گوییم قدرت مطلقه‌ای که «لایستل عن ما یفعل» و غیرمسئول بلکه عرض می‌کنم قدرت البته در کنار قدرت، مسئولیت به شکل قابل تحقق... به هر حال، بایستی اقتدار جامعه اقتدار تام و تمام باشد. روحیه حاکم بر مجلس خبرگان قانون اساسی به هیچ وجه با یک چنین چیز مساعد نبود... وضع موجود دو اشکال اصلی دارد: یکی اینکه اقتدارات ریاست قوه مجریه و مدیریت کشور اقتدارات بسیار محدود و کلی است. منظورم اقتدارات رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر باهم است.

اشکال بعدی این است که همین هم تجزیه شده؛ یعنی بخشی از اقتدارات و اختیارات در اختیار رئیس‌جمهور و بخشی در اختیار نخست‌وزیر است و این‌ها از جمله چیزهایی است که در عمل قابل تقسیم نیست که حالا تفصیلات را عرض کردم در بخش‌های مفصل‌تر باید عرض کرد...

اشکال سوم هم این است که این تصمیم خیلی هم مشخص نیست. یعنی حقیقتاً می‌شود از قانون اساسی به وضوح و صراحت آن مرزی را که میان مسئولیت‌ها و اختیارات رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر وجود دارد پیدا کرد.

به هر حال امام در نامه‌ای که مرقوم فرموده‌اند، تمرکز را تصریح کرده‌اند: «یعنی آن چیزی که ما باید حتماً بر اساس او مشی کنیم این هست که باید کاری کنیم که قدرت متمرکز بشود در یکجا و اقتدارات تقسیم نشود.

البته در کنار این حقیقتاً آقایان بایست توجه کنند ببینند آیا چیزی بر این اقتدارات اضافه بشود، کم بشود یا نه، که من تصورم این است که حتی همین اقتدارات اگر روی هم ریخته بشود باز برای مدیریت کشور کم است» (صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی ج. ۱۱ جلد اول، ۱۳۶۹: ۲۱۹-۲۱۷).

در حالی که اقوام و اقلیت‌ها خواهان پراکنده شدن قدرت و تفویض آن به مناطق مختلف می‌باشند و تلاش خویش را جهت کاهش اقتدار مرکزی و افزایش اقتدار منطقه‌ای می‌نمودند، کمیسیون مربوط به تمرکز در مدیریت قوه مجریه با بررسی وضعیت مدیریت در قانون اساسی ایران و برخی کشورهای دیگر، چنین اصلی را با اکثریت به تصویب رساندند»



مدیریت قوه مجریه و مسئولیت‌های ناشی از آن در یک شخص متمرکز می‌شود و دلایل توجیه این اصل را چنین ذکر می‌کند "دلایل توجیهی" (۱) قوه مجریه یک مجموعه به هم پیوسته است و تعدد مراکز تصمیم‌گیری و تقسیم اختیارات موجب تعارض و اصطکاک نیروها خواهد شد. (۲) مستفاد از کلام امام مدظله‌العالی نسبت به تمرکز مدیریت در قوه مجریه (صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی ج ۱۱، جلد اول، ۱۳۶۹: ۴۳۵). مواردی نظیر مورد فوق دلالت بر تمرکزگرایی سیاسی در این دوره دارند. همان‌طور که در قسمت مبانی نظری نیز ذکر شد، میان دال مرکزی و دال‌های شناور یک نوع رابطه منطقی وجود دارد. بر این اساس در این دوره می‌توان چنین استدلال نمود که رفع محرومیت در مناطق مرزی و مناطق تحت سکونت اقوام و نیز بالا بردن معیارها و شاخص‌های زندگی در این‌گونه مناطق نیازمند حضور یک دولت مرکزی قدرتمند بوده است. این نوع تعبیر از حاکمیت سیاسی به‌عنوان دال شناور و متناسب ساختن مدلول تمرکزگرایی سیاسی به آن متناسب با دال مرکزی بوده که در مفصل‌بندی گفتمانی سازندگی در ارتباط با اقوام وجود داشته است.

وحدت ملی به مثابه دال شناور

یکی از حوزه‌هایی که در گفتمان حاکم بر سیاست قومی در دوره سازندگی مورد توجه سیاست‌گذاران قرار گرفت، عرصه فرهنگی بوده است. در واقع این استدلال وجود داشت که پیشرفت و ترقی در کل کشور و من جمله در میان اقوام زمانی حاصل می‌شد که تمامی ایرانیان از یک هویت ملی واحد برخوردار باشند و بیش از اینکه تفاوت‌های قومی و فرهنگی مورد توجه قرار گیرد، بر یک هویت ملی یکدست و یکپارچه تأکید شود.

در واقع در گفتمان حاکم بر سیاست قومی در دوره سازندگی همانند گفتمان حاکم بر اصلاحات در باب اقوام بر لایه‌های هویتی قومی و ملی تأکید می‌شد، اما اولویت این تأکید متفاوت بوده است. به عبارتی در دوره سازندگی برای ایجاد وحدت ملی در بین اقوام بیش از هویت قومی افراد بر هویت ملی‌شان تأکید می‌شده است.

وحدت ملی به‌عنوان یک سیاست قومی از یک معنای ثابت و ذاتی برخوردار نیست؛ چنانکه این دال در گفتمان‌های اصلاحات و سازندگی معناها و مدلول‌های متفاوتی پیدا می‌کند. اساساً به باور لاکلاو و موفه، رقابت سیاسی به خاطر همین شناور بودن مدلول‌های دال‌های شناور است که امکان‌پذیر می‌شود. بر این مبنا است که تلقی‌ها و معانی و بالطبع سیاستگذاری‌های متفاوتی برای نیل به وحدت ملی در دوره حاکمیت گفتمان‌های سازندگی و اصلاحات پی گرفته می‌شود.

وحدت ملی در گفتمان حاکم بر سیاست قومی دوره آقای هاشمی رفسنجانی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین دال‌های شناور مطرح می‌شود. مدلول‌های دال شناور مزبور را می‌توان دریکی از مهم‌ترین اسناد مربوط به سیاستگذاری قومی در این دوره یعنی، «اصول سیاست فرهنگی کشور» مصوب سال ۱۳۷۱ شورای عالی انقلاب فرهنگی مورد تحلیل دقیق قرار داد. در این سند، در ارتباط با سیاست قومی می‌توان به اصول پنجم، هفتم، بیست و دوم و بیست و پنجم اشاره داشت:

واژگان کانونی اصول پنجم، هفتم، بیست و دوم و بیست و پنجم عبارتند از:

وحدت ملی، وحدت دینی، ویژگی‌های قومی و مذهبی، حذف موانع وحدت، تقویت و ترویج و گسترش ادبیات فارسی، معرفی هویت اصیل دینی و ملی، استحکام و استمرار استقلال فرهنگی، اعتدالی تبلیغات فرهنگی، ترویج و تحکیم فضایل اخلاقی، فرهنگ و هنر روستا، بالا بردن سطح فرهنگی در روستاها.

واژگان سلبی اصول فوق نیز عبارتند از: موانع وحدت

مصراحت اصل پنج حکایت از آن دارد که این اصل ضمن رعایت و احترام به فرهنگ اقوام ساکن در ایران در پی ایجاد وحدت ملی و نیز احتراز از موانع وحدت‌آفرین می‌باشد. این در حالی است که دلالت



ضمنی اصل هفتم یعنی عدم توجه به زبان‌های اقلیت‌های قومی تا حدودی در تقابل با مصرحات اصل پنجم یعنی احترام گذاشتن و در نظر گرفتن و توجه داشتن به ویژگی‌های قومی قرار می‌گیرد. مصرحات اصل بیست و دوم استحکام و استمرار استقلال فرهنگی را منوط به تلاش برای شناخت و معرفی ارکان هویت اصیل دینی و ملی می‌داند. در این اصل در ارتباط با هویت اصیل از هویت ملی و دینی نام برده شده است. در واقع بر پایه این اصل اگر جامعه‌ای در پی آن است که به استقلال فرهنگی دست یابد می‌بایست که هویت دینی و ملی خود را برجسته سازد. جان کلام اصول فوق، تأکید سیاستگذار بر جدی گرفتن موضوع وحدت و همبستگی ملی، پرهیز از موانع وحدت، گسترش زبان فارسی، بالا بردن سطح فرهنگی روستاها و نیز تلاش برای معرفی فرهنگ اصیل دینی و ملی است. همچنین مصرحات اصل نوزدهم حکایت از آن دارد که بی‌اعتنایی به امور و ارزش‌های ملی در جامعه و نیز بی‌حرمتی به فرهنگ و سنن اقوام و ملل دیگر بر پایه اصول سیاست فرهنگی کشور امری نکوهیده و مذموم است.

نگاهی به اصول دیگری که در ذیل اولویت‌ها و سیاست‌های کلی مطرح می‌شوند به خوبی حکایت از برجسته شدن بخش اول دارند. به طور مثال در بخش نخست اصل بیست و هشت، پژوهش در فرهنگ عامه و گویش‌های مختلف در نگاه اول دلالت بر ارج نهادن بر فرهنگ اقلیت‌های قومی در ایران دارد اما در ادامه همین اصل جایگزین کردن لغات و اسامی مناسب فارسی مشخصاً بیانگر اولویت و تقدم هویت ملی بر هویت قومی در فاصله زمانی بین ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶ می‌باشد. نهایتاً دلالت ضمنی اصل بیست و نهم آن است که تقویت و گسترش زبان فارسی موجب ایجاد یک نوع عنصر هویت‌ساز مشترک در بین هویت‌های قومی نژادی گوناگون در ایران شده و متعاقباً منجر به ایجاد حس وحدت ملی در بین اقوام خواهد شد. همان‌طور که موارد فوق نشان می‌دهند مراد و منظور از دال شناور وحدت ملی در گفتمان مزبور اولویت و رجحان هویت ملی بر هویت قومی به‌عنوان یکی از لایه‌های تشکیل‌دهنده هویت جمعی می‌باشند.

جمع‌بندی

از سال ۱۳۶۸ و آغاز دوران موسوم به سازندگی، نوسازی و محرومیت‌زدایی از این مناطق در عرصه‌های مختلف دنبال شد. پس از اتمام جنگ، آنچه در اولین نگاه توجه دست‌اندرکاران و سیاست‌گذاران نظام را به خود جلب می‌نمود، بازسازی اقتصادی مناطق جنگ‌زده بود، مناطقی که طی هشت سال جنگ دچار آسیب زیادی شده بودند. آنچه در این ارتباط حائز اهمیت است آن است که ساکنان بیشتر این مناطق جزو اقوام ایران بوده‌اند و این موضوع توجه به این مناطق را دوجندان نمود. زیرا اقوام همواره بر توسعه ناموزون حاکم بر فضای کشور اعتراض می‌نمودند و این مسئله توجه به آن را بیشتر می‌نمود. با هژمونیک شدن گفتمان سازندگی در فاصله زمانی بین سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶، شاهد عوض شدن فضای گفتمان گونگی در ارتباط با سیاست‌های قومی هستیم. در این دوره با خاتمه یافتن جنگ و به قدرت رسیدن کارگزاران سازندگی عمده سیاست‌های دولت رنگ و بوی اقتصادی پیدا می‌کنند و بالطبع سیاست‌های قومی نیز از این قاعده مستثنی نمی‌شوند. لذا شاهد آن هستیم که دال مرکزی این دوره دیگر در حوزه مسائل فرهنگی، اجتماعی و سیاسی مطرح نمی‌شود بلکه برعکس عمده تأکیدات متوجه عرصه اقتصادی می‌گردد. در مفصل‌بندی این گفتمان پیوند وثیقی بین دال‌های شناور حاکمیت سیاسی و وحدت ملی و نیز دال مرکزی نوسازی مناطق قومی دیده می‌شود. در واقع اصلی‌ترین مفروض این گفتمان آن است که زمانی محرومیت از مناطق قومی رخت برمی‌بندد و این مناطق از نوسازی بهره‌مند می‌شوند که اولاً حاکمیت از نفوذ زیادی در این مناطق برخوردار باشد و ثانیاً مردمان این نواحی تعلق



خاطر زیادی نسبت به هویت ملی از خود نشان دهند و در واقع از وحدت ملی بالایی برخوردار باشند. متعاقباً بر اساس این انگاره بود که ما شاهدیم در ذیل این گفتمان بر سیاست‌هایی نظیر تمرکزگرایی سیاسی و وحدت‌گرایی تأکید می‌شود.



(مفصل‌بندی گفتمان حاکم بر سیاست قومی در دوره سازندگی)

منابع و مأخذ:

- احمدی، حمید(۱۳۸۸) قومیت و قومیت‌گرایی در ایران: از افسانه تا واقعیت، تهران، نشر نی.
- بشیریه، حسین(۱۳۸۱) دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی در ایران، تهران، نگاه معاصر.
- تقی‌لو، فرامرز(۱۳۸۶) تنوع قومی، سیاست چند فرهنگی و الگوی شهروندی: بررسی موردی ایران، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۳۵.
- چلبی، مسعود(۱۳۷۸) بررسی هویت قومی و رابطه آن با هویت جامعه‌های(ملی)، جلد اول، تهران، وزارت کشور.
- حاجیان، ابراهیم(۱۳۸۰) مسئله وحدت ملی و الگوی سیاست قومی در ایران، نامه انجمن جامعه‌شناسی ایران، شماره ۳، صفحات ۱۳۷-۱۷۷.
- حافظ‌نیا، محمد رضا؛ حسینی، سید سلمان؛ احمدی پور، زهرا(۱۳۹۲) سیاست دولت و مناسبت‌های بین‌قومی؛ (مورد: قوم بلوچ و سیستانی)، مجله برنامه ریزی و آمایش فضا، دوره هفدهم، شماره دوم، ۱-۲۱.
- سازمان برنامه و بودجه، مستندات برنامه دوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، مجموعه خط مشی‌های اساسی کلان‌بخشی، مهر ۱۳۷۲.
- صالحی امیری، سید رضا(۱۳۸۸) مدیریت منازعات قومی در ایران، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک.
- صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، جلد اول، ۱۳۶۹.
- قانون برنامه پنجساله اول توسعه اقتصادی، اجتماعی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۸.
- حق پناه، جعفر(۱۳۸۲) روند تدوین سیاست قومی در نظام جمهوری اسلامی ایران، مطالعات راهبردی، شماره ۱۹.
- حق پناه، جعفر(۱۳۹۴) سیاست‌گذاری قومی در جمهوری اسلامی ایران؛ چگونگی، فرایند و عوامل مؤثر بر تدوین، فصلنامه علمی پژوهشی سیاست‌گذاری عمومی، دوره ۱، شماره ۲، ص ۸۸-۶۹.
- مالمیر، مهدی(۱۳۹۰) مطالعه الگوهای سیاست قومی با تأکید بر رابطه دولت، ملت و قومیت(ارائه به عنوان کار کلاسی در دوره دکتری جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی ایران، دانشگاه شهید بهشتی).

Laclau, E& Mouffe, C(19۹۳), Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics (London: Verso).

Torfin Jacob(1999) New Theories of Discourse: Laclau, Mouffe and Zizek, Oxford: Blackwell.